

## بهره‌گیری از آثار کهن ادب فارسی در ترجمه

### میلاذ بیگدلو<sup>۱</sup>

#### ۱. مقدمه

گرایش به نوشته‌های پیشینیان و خواندن آنها با دید ترجمه‌ای و به‌کاربردن واژگان و ساختارها و ابزارهای زبانی به‌کاربرده در این نوشته‌ها، در پرمایگی ترجمه‌های امروزی و پیوستگی زبان این ترجمه‌ها با بازمانده‌های زبان و ادب پارسی سودمند است. دانش و چیره‌دستی در «ترکیبات و مفردات کلامی پیشینیان سخن‌ساز»، اندوخته‌ی واژگانی مترجم را مایه‌ورتر می‌کند و او را توانا می‌سازد که «به وقت ضرورت در آنها دخل و تصرف کند یا به قیاس از آنها خود به ساختن واژه و تعبیر و ترکیب دست بزند» (حسینی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۳). به باور حسینی (۱۳۸۷)، یکی از نشانه‌های «قدرت و هنر مترجم» این است که «بتواند تعابیر و ترکیبات برگرفته از متون قدیم را خارج از بافت چنان به‌کار گیرد که جلوه و تشخیص تازه‌ای به خود بگیرند» (ص ۲۱۳). به سخن دیگر، مترجمان می‌توانند سنجش‌گرانه و به‌جا، از ترکیب‌ها و تعبیرهای کهن نوشته‌های قدیم در ترجمه نوشته‌های امروزی بهره‌برند.

تاکنون، از سوی برخی پژوهشگران و مترجمان کوشش‌هایی در جهت یافتن برابر نهاد با استفاده از متون کهن فارسی صورت گرفته‌است. برای نمونه، یوسفی (۱۳۸۷) از برابر نهاد «دل‌نمودگی» (کللیله و دمنه) در برابر «sympathy»، «آمیژگار» (بوستانِ سعدی) در برابر «sociable» و «پرشیده‌عقل» (بوستان) در برابر «distract of reason» استفاده کرده‌است (ص ۲۹۳). خرمشاهی (۱۳۸۷) هم از نوشته‌های کهن فارسی در ساختن برابر نهاد برای حدود پانصد واژه و عبارت بیگانه بهره‌برده است که از آن جمله می‌توان به «وحياني» در برابر «(revelatory)»، «یارانه» در برابر «(subsidy)»، «هم‌اندیشی» در برابر «conference» و «درآیند» و «برآیند» در برابر «input» و «output» اشاره کرد (صص ۲۳۱ تا ۱۸۲). همچنین، نمونه‌هایی از صد ضرب‌المثل همسانی که خرمشاهی (۱۳۸۷) در

فارسی و انگلیسی یافته عبارت است از «که نیستی است سرانجام هر کمال که هست» در برابر «All good things must come to an end»، «سرخیز باش تا کامروا باشی» در برابر «The early bird catches the worm»، «ماهی از سر گنده گردد نی ز دم» در برابر «The fish always stinks from the head onwards» (صص ۳۸۰ تا ۳۹۲)<sup>۲</sup>. قزوینی (۱۳۶۴) نیز، از میان نوشته‌های کهن، برابرنهادهایی برای واژه‌های بیگانه یافته است. «فارغ»<sup>۳</sup> در برابر «Indifférent» و «دوراندیشی»<sup>۴</sup> در برابر «Prévoyance» از نمونه‌های برابرنهادهای اوست (صص ۱۱۵ تا ۱۲۵). ناگفته نماند که قزوینی (۱۳۶۴) در چندین نمونه، از جمله در نمونه‌های ناآشنایی همچون «احداث الجو»، «الحروف المجروسة»، «مؤامرة» و «علی التعاقب» از نوشته‌های عربی بهره گرفته است (صص ۹۷ تا ۱۲۰).

درخور یادآوری است که این بهره‌مندی و بهره‌وری از واژگان و ابزارهای زبانی، ویژه امروز و مترجمان امروزی نیست. برای نمونه، کسانی مانند بیرونی (۳۶۲ تا ۴۴۲ ه. ق) و ابن سینا (۳۷۰ تا ۴۲۸ ه. ق) هم از نوشته‌های پیش از خود به همین سان بهره برده‌اند. بسیاری از تعبیرات و «اصطلاحات فارسی به کاررفته در آثار» این بزرگان «برخلاف تصور عده‌ای، زائیده ذهن خلاق آنها نبوده بلکه، پیش از آنان، حتی در نوشته‌های پهلوی سابقه داشته است» (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸). چنانکه متینی (۱۳۵۲) اشاره می‌کند «ایرانیان در دوران پیش از اسلام و به‌خصوص در دوره ساسانیان در رشته‌های مختلف علوم به پیشرفت‌های چشمگیر نائل آمده و کتاب‌های بسیار به زبان پهلوی تألیف یا ترجمه کرده بودند» (ص ۴۴۲). این ترجمه‌ها بی‌واژه‌ها و تعبیرهای فراخور این دسته از دانش‌ها، شدنی نبوده است؛ بنابراین، پیش‌نیاز این نوشته‌ها و ترجمه‌ها چنین بوده است که «ایرانیان برای طرح مسائل مختلف در رشته‌های گوناگون علوم روزگار خود دارای لغات و اصطلاحات علمی به زبان پهلوی بوده باشند» (متینی، ۱۳۵۲، ص ۴۴۲). اکنون که به بودن این واژه‌ها و برابرنهادهای پیش از روزگار بیرونی و ابن سینا آگاهی داریم، خواهیم دانست که گستره نوآوری‌های اینان، با همه دست‌آوردهای شگرف و جایگاه بلندشان، اندک‌تر بوده است. بررسی چند واژه در کتاب‌های اینان و واژه‌های همتای‌شان در فارسی میانه، مایه روشنی سخن تواند بود. این واژه‌ها از مقاله رضایی باغ‌بیدی در «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تأثیر آن در فارسی دری» دست‌چین و فراهم شده است. در ستون نخست (از راست) واژه عربی، سپس فارسی (در نوشته‌های دری نخستین مانند دانشنامه‌علایی ابن سینا، التفهیم لاوائل صناعة

التنجیم ابوریحان بیرونی، هدایه المتعلمین فی الطب اخوینی بخاری (زیسته در سده چهارم) و سپس تر برابر واژه در فارسی میانه آورده می‌شود:

جدول ۱: نمونه برابرهادهای فارسی با استفاده از آثار کهن

واژه عربی	برابرهادهای ابن سینا و بیرونی و بخاری	واژه در فارسی میانه
زَلَزَلَة	بوم‌چند، زمین‌لرز (التهمیم)	būm čandag (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱)
مُمْكِن (الْوَجُود)	شاید بود(ن) (دانشنامه)	šayēd būdan (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲)
أین	کجایی (دانشنامه)	kū-gyāg-īh (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۳)
ثابت / ساکن	ناجانبان (هدایه‌المتعلمین فی الطب)	a-jumb-āg (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۴)

چنان‌که آورده شد، نمایان می‌شود که این بزرگان از اندوخته‌ها و گنجینه‌ی زبانی پیشینیان خویش بهره برده‌اند تا اندیشه‌ی خویش را به زبان آورند. برای رسیدن به این خواسته، آنجا که ساخته‌های زبانی پیشینیان را سودمند می‌یافتند، به نیکی آنها را به کار می‌بردند و بدین گونه از کوشش نابه‌جا پرهیز می‌کردند. آنجا که به واژه‌سازی نیازمند بودند، دیگر بار با الگوگیری از گذشتگان و با پیروی از چهارچوب‌ها و با بهره‌مندی از توانایی‌های زبان فارسی به این کار می‌پرداختند.

هدف نوشتار کنونی این است که نشان دهیم چگونه می‌توان از یکی از کهن‌ترین و غنی‌ترین گنجینه‌های ادب فارسی، یعنی داستان سَمَكِ عَیَّار، در خدمت ترجمه بهره ببریم. گفتنی است که در این مقاله تنها برخی واژه‌ها و عبارات انتخاب شده‌اند که برای آنها برابرهایی دقیق و نزدیک انگلیسی یافته شده است.

## ۲. معرفی سَمَكِ عَیَّار

سَمَكِ عَیَّار داستانی است نوشته فرامرز پسر خداداد پسر عبدالله کاتب ارجانی و از زبان داستان‌پردازی به نام «صدقه ابوالقاسم شیرازی» درباره داستان‌ها و دلیری‌ها و جوان‌مردی‌های

مردی شوخ و شیرین کار به نام سَمَک. بسیاری سَمَکِ عیّار را «کهن‌ترین داستان عامیانه فارسی» و از منابع ارزشمند ادب عامه دانسته‌اند (طغیانی و پوده، ۱۳۹۶، ص ۳۳). تاریخ فراهم آورده شدن و نوشته شدن این کتاب به درستی پیدا نیست؛ لیکن، به گفته نائل خانلری (۱۳۶۴)، مصحح کتاب، «ساختمان کلی داستان و بعضی قرائن دیگر این گمان را به ذهن می‌آورد که داستان اصلی بسیار کهن داشته که شاید از روزگار ساسانیان هم فراتر رفته و به دوران پهلوانی می‌رسیده است» (ص ۹). فراوانی نام‌های فارسی — مانند روزافزون، فرخروز، خورشیدشاه، مه‌پری و مه‌رویه — از نمونه‌های این قرائن است. همچنین، بر پایه دیدگاه نائل خانلری (۱۳۶۲) «شیوه انشای کتاب و مختصات سبکی و نحوی و قرائن دیگر نشان می‌دهد که [...] زمان تألیف از اواخر قرن هشتم هجری جدیدتر نیست» (ص ۸). بیشتر کسانی که درباره سَمَکِ عیّار پژوهیده‌اند و نوشته‌اند، اتفاق نظر دارند که کتاب، در سده ششم هجری نوشته شده است (یوسفی، ۱۳۵۵، ص ۲۲۱؛ محجوب، ۱۳۸۶، ص ۵۹۳؛ صفا، ۱۳۶۹، ص ۹۸۸). در این میان، غلامرضایی (۱۳۹۰) با ژرف‌نگری در کتاب، ویژگی‌های کهنه‌واژگانی، ساخت‌واژی، آوایی و دستوری سَمَکِ عیّار را یافته و آن را بازمانده از «سده ششم و هفتم هجری» دانسته است (ص ۱۹۰). بخش‌هایی از میانه این کتاب هم در دسترس نیست. نائل خانلری این بخش را از ترجمه ترکی سَمَکِ عیّار به فارسی برگردانده و به کتاب افزوده است. بر پایه گفته نائل خانلری (۱۳۶۳) در یادداشت آغازین جلد پنجم «این داستان به ورق آخر این مجلد ختم نمی‌شود و مسلم است که داستان دنباله دارد، اما نمی‌توان دانست که قسمت ساقط شده از آن، چند ورق یا حتی چند جلد بوده است» (ص ۱).

داستان سَمَکِ عیّار از آنجا آغاز می‌شود که شاهزاده حلب، که خورشیدشاه نام دارد، به مه‌پری، دختر فغفور چین، دل می‌بازد و آرزومند دیدار او می‌شود؛ از این روی، به چین رهسپار می‌شود. در میانه این رخدادها، با مردی به نام سَمَک آشنایی می‌گیرد. از این بخش، دیگر سَمَک پررنگ‌ترین و سازنده‌ترین کس در داستان است و به یاری دوستان و آشنایان خود (همچون سرخ‌ورد و روزافزون و استاد خویش شغال پیل‌زور) در سختی‌های بسیار به خورشیدشاه یاری می‌رساند و او را از این دشواری‌ها می‌رهاند. داستان در دو مسیر پی گرفته می‌شود: یکی نبرد سپاهیان خورشیدشاه و دشمن او، و دیگری کارهای سَمَک عیّار. او در پس این نبردها، با همراهی یاران خویش با دستان و ترفند کارهای شگفت می‌کند و خورشیدشاه را پیروز نگاه می‌دارد. پس از خورشیدشاه نیز، پسرش، فرخروز، همانند پدر، به دل‌باختگی دچار می‌شود و به پادشاهی‌های گوناگون لشکر می‌کشد.

با آنکه سَمَكِ عَيَارِ بازماندهٔ روزگاران پیشین است، زبانی بی‌پیرایه و ساده و آسان‌خوان دارد و شیوهٔ راستین سخن‌گوییِ پیشینگانِ ما را، به بهترین گونه، آینگی می‌کند. این سادگی و روانی به این دلیل است که «این کتاب به ظنِ قوی به صورتِ نقل و قصه در اماکنِ عمومی و مجامعِ دوستداران این گونه داستان‌ها توسطِ قصه‌خوانی بیان می‌شده‌است» (محبوب، ۱۳۸۶، ص ۵۹۶) و فرامرز پسرِ خداداد، کتاب را، چنان‌که شنیده بوده، به نوشتار درآورده است. علاوه بر زبان بی‌پیرایه، دایرهٔ ساختارها و واژگانِ به کاررفته در این کتاب نیز بسیار گسترده است. سخن‌ها و گفت‌وگوهای داستان در رخدادها و جایگاه‌هایِ گوناگون از زبانِ مردمان بی‌دانش و دانش‌ور و مایه‌وران و بی‌مایگان و گونه‌های نایکسانِ گویندگان رانده شده و از اصطلاح و مثل آکنده است؛ یعنی، نویسنده/راوی، سخن‌ها را، به فراخورِ جایگاه و گویندهٔ آن، چنان نوشته/بازگفته است که مردمانِ روزگار خویش در آن جایگاه‌ها می‌گفته‌اند. می‌توان گفت که او، در این داستان، به جایگاهِ اجتماعیِ شخصیت‌ها، مناسباتِ میانِ آنان و زمینهٔ گفت‌وگو نظر داشته‌است و سخنانِ شخصیت‌هایِ داستان را با رعایتِ این ویژگی‌ها به نوشته درآورده است. همین ویژگی‌ها مایهٔ ارج‌مندیِ کتاب و سودمندیِ آن برای مترجمان می‌شود.

قبل از اینکه نمونه‌هایی از واژگانِ سمک عیار را نقل کنم ذکر دو نکته را ضروری می‌بینم. اول اینکه مایلم توجه خوانندگان را به استعاره‌ها و تصویرسازی‌های موجود در این واژگان جلب کنم. تصویرهایی بکر و جذاب که بیانگر نحوهٔ نگرشِ مردمان آن دوران به جهان پیرامونشان است. نکتهٔ دوم این است که این واژگان متعلق به زمان‌های دور را نمی‌توان به صرف معنایشان در متنی امروزی به کار برد. کاربرد هر کلمه تابع بافت جمله و نوع متن است و اگر این کلمه‌ها و تعبیرهای زیبا بی‌مهابا در متنی به کار رود تأثیر کاملاً منفی ایجاد می‌کند. بنابراین مواردی که در اینجا نقل می‌شود صرفاً به جهت نشان‌دادن اهمیت این بحث است. تشخیص اینکه این واژگان در چه متنی قابلیت استفاده دارند با مترجم است.

### ۳. برابرنهادهای فارسی برگرفته از داستانِ سَمَكِ عَيَار

۱. «راه بی‌راه [بر] گرفتن» / «به راه بی‌راه راه کردن» در برابر to take a detour:

- سمک راه بی‌راه گرفت و چون باد، اشتران می‌رانند<sup>۱</sup> (ارجانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۷۶).
- [مردان دخت] راه بی‌راه برگرفت و می‌رفت (همان، ج ۵، ص ۳۳۴).
- آن روز تا شب راه کرد به راه بی‌راه تا مگر خود را به شهر تواند افکندن. (همان، ص ۱۴۰).

۲. «(کسی را) بر امید [نگاه] داشتن» در برابر *tantalising*:

- گورخان پندارد که به سرای وی آمدم تا زن وی باشم. او را هم برین امید می‌باید داشتن تا کاری برآید.<sup>۷</sup> (همان، ج ۳، ص ۲۷).

۳. «گره بر پیشانی افکندن» / «به هم برآمدن» در برابر *to knit one's brow/brows*:

- این بگفت و به جای خویش باز آمد و خشم آلود بنشست، گره به پیشانی افکنده (همان، ج ۲، ص ۱۳).
- چگل ماه گفت: ای خواهر، به هم برآمدی؟<sup>۸</sup> (همان، ج ۴، ص ۳۳۴)

۴. «زور از دست و پا رفتن» / «دم فروشدن» در برابر

*to be fossilized by fear/scared to death* یا *one's heart skips a beat*

- چون این سخن بشنیدند، هر دو را زور از دست و پای برفت (همان، ج ۲، ص ۲۴).<sup>۹</sup>
- [شهران وزیر] گفت: تو کیستی؟ عالم افروز گفت: منم سمک عیار. شهران وزیر [را] دم فرو شد<sup>۱۰</sup> (همان، ج ۲، ص ۳۳۹).

۵. «در سپردن» در برابر *to give someone away*:

- ندانم که کدام حرام‌زاده و بدفعل این کار کرده است که ما را در سپرد<sup>۱۱</sup> (همان، ج ۳، ص ۸۷).<sup>۱۲</sup>

۶. «دنباله کسی داشتن / در [کار] کسی آویختن» در برابر *to pick on somebody*:

- عالم افروز گفت: من می‌دانم که شما دیده باشید و پنهان می‌کنید. هر دو [مرد] فروماندند. گفتند: ای آزادمرد، ما ندیدیم. تو چرا دنباله ما می‌داری؟ (همان، ج ۲، ص ۴۱۹).

- اگر مردی، تو بگوی تا کیستی که در کار ما چنین آویخته‌ای؟ (همان، ج ۲، ص ۴۱۹)

۷. «از ... انگشت در دندان گرفتن» در برابر *something that knocks somebody's socks off*:

- [سرخ‌ورد] آنچه شنیده بود از عالم افروز، بازگفت. ماه‌درماه انگشت در دندان گرفت از کار فرخ‌روز و کردار عالم افروز (همان، ج ۳، ص ۳۶)

۸. «بر سر خود» در برابر *on its own*:

- هندوستان از همه ولایتی بر کنار افتاده است و هندوستان، بر سر خود، عالمی دیگرست<sup>۱۳</sup> (همان، ج ۳، ص ۴۵).

۹. «از دل» در برابر *from the bottom of one's heart/sincerely*:

- باید که تو [=راهو] با او [=برطاس] بازگردی و نگاه می‌داری که گندمک و کاوه جنگ از دل می‌کنند یا نه؛ که مکاری ساخته‌اند. راهو گفت: فرمان بردارم<sup>۱۴</sup> (همان، ج ۴، ص ۱۸)

۱۰. «زبان‌بند» در برابر *hush money*:

- گیتی‌نمای ایاره از دست باز کرد و به خادم داد از بهر زبان‌بند (همان، ج ۴، ص ۴۹).
- «تنها به دادخواستن رفتن» در برابر *to make a one-sided judgment/ to prejudge*
- خورشیدشاه گفت: ای جماد، پهلوان تنها به دادخواستن رفته است (همان، ج ۴، ص ۸۷).

۱۲. «عوض بازکردن» در برابر *to pay back*:

- عالم‌افروز گفت: ای شاه، اگر من عوض خود با جام<sup>۱۵</sup> باز نکنم [...]، پس بدان که من نه سمکام (همان، ج ۴، ص ۱۰۳)<sup>۱۶</sup>.

۱۳. «[...] از کسی تافتن/باریدن» در برابر *to stand out a mile*:

- جمشید بر اسبی بادپای سوار گشته و خود را به چهارده پاره سلیح شاهی آراسته، مردی از وی پدیدار بود [...] از وی مردی می‌تافت (همان، ج ۴، ص ۱۲۴).
- فرّ پادشاهی از دیدار وی [=فرخ‌روز] می‌تافت (همان، ج ۴، ص ۲۷۲)
- ناگاه سواری اسب بیرون تاخت. [...] چنان که می‌آمد، مردی از وی می‌بارید (همان، ج ۵، ص ۴۸۰)

۱۴. «بیرون افشاندن هر چه در دل است» در برابر *pour out one's heart*:

- گلپوی هر چه در دل کرده بود [...] بیرون افشاند و آسوده گشت (همان، ج ۴، ص ۳۲۰).
- «بیرون افشاندن» درست برابر «pour» (افشاندن/ریختن/پاشیدن) و «out» (بیرون) است و از این دید، بسیار درخور توجه.

۱۵. «تا به جان کوشیدن» در برابر *to fight to the death*:

- ما کار خود کردیم و تا به جان با شما کوشیدیم تا بدین غایت (همان، ج ۵، ص ۱۴۴)

از معانی کوشیدن، یکی «جنگیدن / حرب کردن» است .

۱۶. «سر نهادن» در برابر to get/put one's head down:

- عالم‌افروز دم درکشید و سر بنهاد که شب درآمد بود، یعنی در خوابم<sup>۱۷</sup> (همان، ص ۱۸۳).

۱۷. «به مرگِ خود مُردن» در برابر to die a natural death:

- قداره گفت: [...] روبال را من کشتم. [...] سمک در سخن گفتن او [= قداره] بازمانده بود که نه باساز می‌گفت. و دیگر، روبال به مرگِ خود بمرد<sup>۱۸</sup> (همان، ص ۴۲۶).
- روبال به مرگِ خود بمرد (همان، ص ۴۲۷).

۱۸. «خوش مرگی» در برابر euthanasia/mercy-killing:

- تو مرا هلاک کن تا خوش مرگ باشم، که این بند بر من هر روز هزار مرگست (همان، ص ۵۱۷).

#### ۴. نتیجه‌گیری

خواندن نوشته‌های پیشینیان و آگاهی از ابزارهای زبانی در این نوشته‌ها و به‌کارگیری آگاهانه آنها در زمینه ترجمه و ترجمانی سازنده و پیش‌برنده است. حال آنکه درگزینش این نوشته‌ها و آموختن آنها به دوست‌داران و آموزندگان و دانشجویان ترجمه نکته‌ای را باید در یاد داشت: نوشته‌های فارسی، از دید سودمندی در ترجمه و مایه‌وری زبانی، ارزشی یکسان ندارد. از دید نگارنده، (در پهنه ادبیات منشور) نوشته‌های عارفانه و عامیانه، ترجمه‌تفسیرهای کهن قرآن، و فرهنگ‌های کهن فارسی از ارزش شگفتی برخوردارند. از آنجاکه نوشته‌های عارفانه و عامیانه برای بیش‌ترین مردم نوشته شده‌اند، به زبان مردم نزدیک‌تر هستند و از این رو می‌توانند در یافتن برابرهادهای مناسب با ترجمه‌های امروزی به کار آیند. از فرهنگ‌های کهن فارسی (فارسی به فارسی، عربی به فارسی) نیز می‌توان در آموختن و اندوختن مفردات زبان بهره برد. در این فرهنگ‌ها جمله‌های کامل اندک‌شمار است. آنچه در آنها ارزش‌مندتر می‌نماید، مفردات و واژگان آنها است. شماری از این واژگان، اکنون، برای مردم ناآشناست؛ باین حال گزینش به‌جا و بهره‌مندی درست از آنها می‌تواند به مایه‌وری ترجمه‌ها، بهره‌گیری از گنجینه زبان فارسی و کاهیدن از پیروی از زبان‌های بیگانه و نیز پرهیز از گسستگی زبان دیروز و امروز بینجامد. ترجمه‌تفسیرهای کهن قرآنی، مانند، ترجمه تفسیر طبری، تفسیر سوره‌آبادی، کشف‌الأسرار و عده‌الابرار نیز بسیار ارزش‌مند هستند.



## منابع

- ارجانی، ف. (۱۳۶۲). *سَمک عیار*. به تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: آگاه.
- ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). *بهم‌نامه*. به تصحیح رحیم عفیفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بادی، ابوالفتح حمدبن احمدبن حسین (۱۳۹۸). *الملخص فی اللغة*. به تصحیح غلامرضا دادخواه و عباس گودرزنیان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار با همکاری نشر سخن.
- بخاری، محمدبن زنگی (۱۳۷۲). *زنگی‌نامه: شش رساله و مقامه و مناظره از زنگی بخاری*. به تصحیح ایرج افشار. تهران: توس.
- بیهقی، محمدبن حسین (۱۳۹۴). *تاریخ بیهقی*. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و سید مهدی سیدی‌فرخند. تهران: سخن.
- ترجمه مفردات قرآن. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی. دست‌نویس شماره ۱۴۵۸.
- چند برگ تفسیر قرآن عظیم [چاپ عکسی] (۱۳۵۱). به کوشش غلامرضا مایل هروی. کابل: بی‌جا.
- حافظ، ش. (۱۳۶۲). *دیوان حافظ* (جلد ۱). تهران: خوارزمی.
- حسینی، ص. (۱۳۸۷). *تحریر کارگاه خیال*. تهران: نیلوفر.
- حمزه‌نامه (۱۳۶۲). به تصحیح جعفر شعار. تهران: کتاب فروزان.
- خرمشاهی، ب. (۱۳۸۷). *از واژه تا فرهنگ*. تهران: ناهید.
- خزیمی الفراوی، ابوالفتح محمدبن محمدبن علی (۱۳۹۸). *طیب‌القلوب*. به تصحیح مجتبی مجرد. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.
- رضایی باغ‌بیدی، ح. (۱۳۷۹). «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تاثیر آن در فارسی دری». *نامه فرهنگستان* (۱۵)، ص. ۱۴۵-۱۵۸.
- خزیمی الفراوی، ابوالفتح محمدبن محمدبن علی (۱۳۹۸). *طیب‌القلوب*. به تصحیح مجتبی مجرد. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.
- صفا، ذ. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران* (جلد ۲). تهران: فردوس.
- طغیانی، ا.، و پوده، آ. (پاییز ۱۳۹۶). «تأملی در آداب و رسوم داستان سمک عیار». *متن‌شناسی ادب فارسی*، ۳(۳۵)، ص. ۳۴-۴۷.
- فرامرزان‌نامه بزرگ (از سراننده‌ای ناشناس در اواخر قرن پنجم هجری) (۱۳۹۴). به تصحیح ماریولین زونفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن.
- قزوینی، م. (۱۳۶۳). *یادداشت‌های قزوینی* (جلد ۴). تهران: علمی.

- کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). *برزنامه (بخش کهن)*. به تصحیح اکبر نحوی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- متینی، ج. (۱۳۴۹). مقدمه مصحح. در تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج (ص. هفده-صد و بیست و دو). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- محبوب، م. (۱۳۸۶). *ادبیات عامه ایران*. تهران: چشمه.
- مستوفی، ابوالفضل یوسف بن علی (۱۳۶۸). *خردنمای جان افروز*. به تصحیح محمود عابدی. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- المقاصد فی اللغة*. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. نسخه شماره ۱۱۴۴.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۷۸). *کلیات شمس، یا، دیوان کبیر*. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- میدی، احمد بن احمد (۱۳۸۲). *کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری*. به تصحیح علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۶۲). مقدمه مصحح. در ف. ارجانی، *سمک عیار* (ص. ۵-۱۲). تهران: آگاه.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۶۳). یادداشت. در ف. ارجانی، *سمک عیار* (ص. ۱-۲). تهران: آگاه.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۶۴). *شهر سمک*. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶). *هفت پیکر نظامی گنجه‌ای*. به تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- نیشابوری، قاضی معین‌الدین محمد بن محمود (۱۳۹۸). *تفسیر بصائر یمینی*. به تصحیح علی رواقی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- یوسفی، غ. (۱۳۵۵). *دیداری با اهل قلم* (جلد ۱). مشهد: دانشگاه فردوسی.
- یوسفی، غ. (۱۳۸۷). *کاغذ زر*. تهران: سخن.

---

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مطالعات ترجمه، دانشگاه علامه طباطبائی ایمیل:

bigdeloo.milad@gmail.com

<sup>۲</sup> در میان این برابرها، چند برابر عربی [مثل و حدیث] هم هست؛ برای نمونه، بنگرید به ص ۳۸۸، ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۲.

<sup>۳</sup> *تو فارغی و عشقت باز یچه می‌نماید / تا خرمنت نسوزد احوال ما ندانی* (سعدی، ۱۳۸۵، ص. ۹۱۰، غزل ۶۵۵).

<sup>۴</sup> مأخوذ آن یاد نشده است.

<sup>۵</sup> همچنین تعابیر مشابه در دیگر نوشته‌ها: *بی‌راه رفتن*: «بدیشان چنین گفت: بی‌ره روید/به‌تندی سوی راه کوته روید» (*فرامرزنانه بزرگ*، ۱۳۹۴، ص. ۲۵)؛ *راه بی‌راه گرفتن*: «نهانی همی راه بی‌راه گرفت/به

کردارِ شیرِ کمین‌گه گرفت» (کوسج، ۱۳۸۷، ص. ۴۸)؛ «[موسی(ع)] بی پیوند زاد و راحله از شهر بیرون شد و راه بی‌راه گرفت» (نیشابوری، ۱۳۹۸، ج ۱، ص. ۵۳)؛ **راه بی‌راه کردن**: «راه بی‌راه کرد و می‌رفت تا شبی به جایی رسید و زمستان بود» (چند برگ تفسیر قرآن عظیم، ۱۳۵۱، ص. ۴۹).

<sup>۶</sup> همچنین در: ج. ۵/ص. ۴۷۶؛ ج. ۵/ص. ۶۰۱.

<sup>۷</sup> همچنین تعابیر مشابه در دیگر نوشته‌ها: **کسی را فرا آرزو داشتن**: «الَّتَمَنِيَّةُ: فرا آرزو داشتن کسی را» (ترجمه مفردات قرآن، دست‌نویس شماره ۱۴۵۸، ص. ۱۵ الف).

<sup>۸</sup> همچنین تعابیر مشابه در دیگر نوشته‌ها: **روی فرا هم آوردن**: «هر گه که او را بدیدی، روی فرا هم آوردی» (خزیمی الفراوی، ۱۳۹۸، ص. ۳۷)؛ **چین در ابرو انداختن**: «هر که تو [=فقاع] را می‌خورد، از تیزی تو، چین در ابرو می‌اندازد» (بخاری، ۱۳۷۲، صص. ۷۴-۷۵)؛ **بر ابروها گره زدن**: وچو بانو گشسب این سخن‌ها شنید/به‌خشم، او یکی سوی او بنگرید به‌پاسخ زد او بر بروها گره/برون کرد دستش ز زیر زره» (ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، ص. ۳۹۰)؛ **چین به چهر اندر آوردن**: «بدان ای برادر چو گردان سپهر/شود تند و چین اندر آرد به چهر خردمند و دانا نیارد برون/سر از چنبر او به رنگ و فسون» (فردوسی، به نقل از: مستوفی، ۱۳۶۸، ص. ۴۶)؛ **چین گرفتن ابرو**: «مبادا که ابروی او چین گردد/که گر چین گردد، خسرو چین مَرَد» (شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵، ص. ۳۹).

<sup>۹</sup> همچنین در: ج. ۲/صص. ۱۰۳، ۱۱۴؛ ج. ۵/ص. ۲۹۳.

<sup>۱۰</sup> همچنین تعابیر مشابه در دیگر نوشته‌ها: **به دست و پای مردن**: «خوارزمشاه سخت نومید گشت و به دست و پای بمرد» (بیهقی، ۱۳۹۴، ص. ۶۹)؛ «چون به ماهان بر این حدیث شمرد/مرد مسکین به دست و پای بمرد» (نظامی، ۱۳۸۶، ص. ۲۷۹)؛ همچنین: صص. ۹۶، ۳۴۱)؛ **به دست و [به] پای فرومردن**: «شب تیره و هوش دشمن به پای/فرو مُرد هر یک به دست و به پای» (ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، ص. ۳۳۳)؛ همچنین: ص. ۴۱۳، ب ۷۰۰۴).

<sup>۱۱</sup> «سپاردن» نیز در نوشته‌های دیگر به همین معنا به کار برده شده‌ست: «رَجُلٌ غَمَّازٌ: مردی که مردم را بسپارد» (بادی، ۱۳۹۸، ص. ۱۶۸)؛ «هر درختی و خاری و سنگی که جهودی در پس وی گریزد، رب‌العزت آن را بسخن آرد تا جهود را بسپارد» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص. ۱۴۳).

<sup>۱۲</sup> همچنین در: ج. ۴/صص. ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۷؛ ج. ۵/صص. ۲۷۲، ۴۲۳، ۶۱۴.

<sup>۱۳</sup> همچنین: **به سر خویش**: «سه پسر داشت او و هر پسری/به سر خویش عالم هنری» (نظامی، ۱۳۸۶، ص. ۱۷۹).

<sup>۱۴</sup> همچنین: و جرمی ندارم بیش از این کز دل هوادارم ترا/از زعفران روی من رو می‌بگردانی چرا؟» (مولوی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص. ۱۷) و نیز «به دل و جان» در حمزه‌نامه (۱۳۶۲، ج ۱، ص. ۱۸۰).

<sup>۱۵</sup> نام یکی از شخصیت‌های کتاب.

<sup>۱۶</sup> همچنین در ج. ۱، ص. ۸۵؛ ج. ۲، صص. ۲۹۹، ۳۰؛ ج. ۴، ص. ۲۱۲.

- 
- <sup>۱۷</sup> «سر نهادن» به همین معنا در شیرنگ‌نامه نیز به کار برده شده است: «نه درع از تن افکند و نه سر نهاد/ به هر دم ز نو رای دیگر نهاد» (شیرنگ‌نامه، ۱۳۹۵، ص. ۲۰؛ همچنین: ص. ۲۶).
- <sup>۱۸</sup> همچنین «به مرگ خویش مردن» در فرهنگ عربی-فارسی کهن الملخص فی اللغة: «ماتَ حَتْفَ أَنْفِهِ: به مرگ خویشتن مرد» (بادی، ۱۳۹۸، ص. ۸۰).